



نگاهی به اشعار مسعود سعد

مراد از این گفتار سیر است در گلزار زیبایهای اشعار مسعود سعد که خود آنها را «لعبتان زیبا» یا «لعبتان مانی و آزر» می نامد. در آغاز باید یادآوری کرد که ما در هنر و شعر، دو نوع زیبایی داریم که، یکی زیبایی صوری و دیگر زیبایی معنوی. مراد از زیبایی صوری شعر زیباییهاست که از قالب و وزن و قافیه و واژگان و موسیقی و آرایشهای صوری شعر حاصل می شود و غرض از زیبایی معنوی آنهاست که از اندیشه های عالی و انسانی شاعر برمیخیزد و شعری مردمی و متعهد بوجود می آورد. برای بازشناختن این زیباییها باید از نقد ادبی و زیباشناسی مدد گرفت و میدانیم که نقد ادبی دقیق خودباید بر پایه زیباشناسی استوار باشد. پس ابتدا باید بدانیم که زیبایی چیست؟ و از چند دیدگاه میتوان به آن نگرست؟ آنگاه در می یابیم که در نقد ادبی چگونه میتوان از آن بهره ور شد. بیگمان، یکی از کارهای اساسی نقد ادبی شعر، جستجوی زیباییهای ادبیات و شعر است زیرا تعریف هنر و شعر از مهمترین شاخه های آنست بنظر بسیاری از هنرشناسان، هنر چیزی جز «آفرینش زیبایی» نیست بنابراین تشخیص لطافتها و زیباییها و مینا کاربهای شعر شاعران مهمترین کار سخن منج و ناقد است.

* آقای دکتر خسرو فرشیدورد استاد دانشکده ادبیات دانشگاه تهران از صاحب نظران و شاعران نامدار معاصر.

تعریف زیبایی - زیبایی هم مانند شعر دارای تعریفهای بسیار است که به بعضی از آنها اشاره می‌کنیم : ارسطو در کتاب هنر شاعری خود «زیبائی را چیزی می‌داند که دارای نظام و عظمت و تناسب است» و کانت حکیم و زیباشناس آلمانی، دو هزار و دوست سال پس از ارسطو، کمیت و کیفیت و بیان حال را هم به آن می‌افزاید. مراد از کمیت در زیبایی و زیباشناسی آنست که اثر هنری و ادبی باید در گروههایی هر چه بیشتر از مردم، آن هم در دوره‌های مختلف و طولانی، اثر کند به عبارت دیگر اثر زیبای هنری و ادبی باید جاودانی و همه گیر جهانی باشد و بتواند مردمان بیشتری را برانگیزد و به شور آورد مانند آثار فیدئاس سوفوکل، همر، رافائل، فردوسی، خیام، سعدی، حافظ.

زیباشناسی ارسطو و کانت بر پایه فصاحت و روشنگرایی و وضوح استوار است زیرا چنانکه دیدیم اثر زیبا آنست که در عده‌ای هر چه بیشتر تأثیر نماید و بدیهیست تاشعر و اثر هنری روشن و فصیح و گویا نباشد چنین تأثیری نخواهد داشت. به همین سبب ارسطو در کتاب جاودانی خود بنام «فن شعر» یا «هنر شاعری» یکی از ویژگیهای شعر خوب را فصاحت و روشنی میداند. از همین روست که از قدیم تا کنون آثار هنری و ادبی روشن و گویا همواره پیش از آثار مبهم و نامأنوس و غریب و بیگانه خود در بین مردم طرفدار داشته‌است و اشعار و آثار نوع اخیر در کشور ما همواره با سردی و عدم استقبال روبه‌رو شده است و هرگز آن جادوی مستی‌آفرینی که در شاهنامه فردوسی و بوستان سعدی و مثنوی مولوی و غزلیات حافظ و اشعار ایرج و آثار خاقانی و صائب و بیدل وجود دارد در مبهم سرایان عصر ما دیده نمی‌شود.

بنابراین همه اشعار خوب فارسی را باید با زیباشناسی روشنگراییانه ارسطویی و کانتی عیارسنجی کرد زیرا عنصر اصلی زیبایی شعر شاعرانی مانند فردوسی، فرخی، مسعود سعد، سعدی، حافظ، ایرج، فصاحت و روشنی و گویاییست و ما اگر بخواهیم به جوهر شعر فارسی از روی آثار بزرگان شعر این سرزمین دست یابیم باید بدنبال فصاحت و روانی و روشنی باشیم و هنگامیکه از سنت شعر فارسی سخن می‌گوئیم باید بر فصاحت و روانی تکیه کنیم نه بر کیفیت بکار بردن وزن و قافیه. شاعران بزرگ مانیز این جوهر زلال شعر یعنی روانی را کشف کرده و آن را مهمترین ویژگی شعر خوب دانسته‌اند: فردوسی در انتقاد از کار دقیقی گوید:

چو طبعی نداری چو آب روان مبردست زی نامه خسروان

و حافظ نیز چند قرن پس از فردوسی همین سخن را تکرار می‌کند:

حافظ از مشرب قسمت گله نا انصافیست طبع چون آب و غزلهای روان مارا بس
به همین دلیل آن دسته از شاعران سنت‌گرا و نوپرداز معاصر که هوشمند و واقع

بین و مستعد بوده اند به این راز زیبایی شعر فارسی پی برده و این خمیرمایه و جوهر جادویی را کشف کرده و شعرهای فصیح و ماندنی عالی و خوبی برجای گذاشته اند و آنان که این نکته را دریافته اند و به دنبال تعمید و ابهام و ساختمانهای کهنه و لغات قدیمی رفته اند با ناکامی روبرو شده اند ، هر چند بعضیها بابوق و کرنا برای آنان شهرت دروغین بیافرینند . شعر مسعود سعد نیز به این سبب زیباست که از این مهمترین عامل زیبایی شعر یعنی روانی و فصاحت بهره دارد و از همین جاست که به شعر خویش چنین افتخار می کند :

به نظم و نثر کسی را گرفتار سزاست ، مرا سزاست که اسروز نظم و نثر مراست .
 به لفظ آب روان است طبع من ، لیکن بگناه کثرت و قوت چو آتشت و عواست .

آری مسعود سعد ، مانند حافظ ، طبع خود را چون آب روان میداند که برای او شعر فصیح و زیبا و دلنشین می آفریند . بنا بر این شك نمی ماند که روانی و فصاحت جوهر اصلی زیبایی شعر مسعود سعد است . اما باید دانست که وی دارای فصاحت خاصی است . فصاحتی نه مانند فصاحت فردوسی به سبک خراسانی و نه مثل فصاحت سعدی به شیوه عراقی بلکه او میان این دو نوع فصاحت پلی زده و آنها را بهم ربط داده است . زبان او هم مانند زبان انوری زبان نیست روشن و روان ولی زبانی بین بین که دودوره شعری و زبانی را بهم مربوط می کند . از بحث ما این نتیجه نیز بدست می آید که فصاحت در شعر امریست نسبی نه ثابت و لایتغیر زیرا یکی از پایه های فصاحت ، واژگان و ساختمان دستوری زبانست و همه میدانیم که این هر دو عامل دائم در تغییرند یعنی در زبان فرخی و فردوسی ، ساختمانهای دستوری و واژه هائی رایج است (مانند هنیز ، روزبان ، «به سهراب بر» ، «می بسوی مشک آید» که هیچگونه ناهمواری و پیچیدگی در شعر ایجاد نمی کند و موجب بهم خوردن روشنی و فصاحت و زیبایی شعر نمی شوند ، در حالی که همین اصطلاحات و تعبیرات در دوره های بعد منسوخ میشود و استعمال آنها در شعر مایه غرابت و پیچیدگی آن می گردد و شعر را از زیور زیبایی عاری می کند بنا بر این فصاحت در عصر فردوسی با فصاحت در زمان سعدی تفاوت دارد و این هر دو فصاحت با فصاحت عصر ما متفاوتست زیرا ساختمانهای دستوری و واژگان زبان در این سه دوره باهم دارای فرق اساسی هستند . مسعود سعد از لحاظ تاریخ زبان و شعر ، در دوره ای بین بین قرار دارد و زبان او زبان دودوره را بهم می پیوندد و چنانکه گفته شد فصاحت او نه فصاحت سبک خراسانیست نه فصاحت سبک عراقی بلکه مسعود فصاحتی خاص خود دارد که متعلق به دوران اوست یعنی به دورانی بین بین و انتقالی و از این فصاحت را باید در رعایت ساختمان زبان عصر مسعود جستجو کرد یعنی رازی که فردوسی و سعدی و ایرج هم به آن پی برده بودند . به این سبب است **نظامی عروضی** وقتی که اشعار مسعود را میخواند «موی بر اندامش پیامیخیزد و آب از چشمانش جاری می شود» .

حال باید دید چگونه بسیاری از شاعران سنت گرا و نوپرداز امروز این درس را از فردوسی و مسعود سعد و سعدی نیاموخته اند و باز در عصر اتم الفاظ منسوخ و قواعد دستوری کهنه زمان عنصری و فرخی را بکار می برند و آن را دلیل استادی و تسلط خویش بر «زبان و ادب» فارسی میدانند؟ لغات و ساختمان‌هایی مانند چونانکه، چکاد، «به راهی در» «دید نتواند» «نمیخواهند پاسخ گفت». گویا اینان به تحول زبان و زمان اعتقادی ندارند. گویا می‌پندارند ما هنوز در عصر سامانیان و غزنویان زندگی می‌کنیم. بیشک اینان کیفر این غفلت خود را خواهند دید و شعرشان که از زیور فصاحت و زیبایی عاریست فراموش خواهد شد. برخلاف شعر فردوسی و مسعود سعد و سعدی که هنوز هم که هنوز است پس از گذشت قرن‌ها بواسطه روشنی و روانی دلنشین و شور آفرینست.

باری تنها شعرهای خوب فارسی همساز با زیباشناسی ارسطویی و کانتی نیست بلکه قسمت اعظم ادبیات اروپا و جهان نیز بر پایه همان اصول خلق شده است یعنی قسمت اعظم شعر و ادب جهان بر پایه روانی و روشنی و فصاحت است مانند شعر شاعرانی چون همر، سوفوکل، شکسپیر، راسین، کرنی، هوگو، بایرن.

تقارن در شعر مسعود سعد یکی دیگر از اصول زیباشناسی کانتی یا بهتر بگوییم زیباشناسی (سنتی کلاسیک) که با شعر فارسی و قواعد زیبایی آن نیز سازگار است اصل تناسب و تقارنست. در این زیباشناسی، تقارن یکی از عوامل زیبایی آثار هنری شمرده شده است. همین تقارن است که موجب زیبایی بناهای تاریخی و گلدسته‌ها و کاشی کاربهای ایرانی و اسلامی میشود و همین تقارنست که در شعر فارسی زیبایی‌هایی خلق می‌کند زیبایی‌هایی از قبیل تساوی مصراعها، نظم خاص قافیه‌ها، صنایع بدیعی مانند موازنه و ترصیع و تجنیس و مراعات نظیر و پی‌آوری. آری اینها همه جلوه‌هایی از تقارن در شعر ما و ما میتوانیم آنها را تقارن ادبی بنامیم.

از این نوع تقارن‌ها در شعر مسعود سعد بشکلی زیبا و جذاب و درخشان دیده میشود. اگرچه زیبایی آنها در حد زیبایی شعر سعدی و حافظ نباشد و البته نباید چنین توقعی را هم از مسعود داشت زیرا اگرچه او شاعر بزرگ است اما شک نیست که در عین حال شاعری درجه دومست و در شاعری پایگاهی فروتر از فردوسی و سعدی دارد.

در شعر مسعود سعد صنعت بدیعی موازنه که یکی از جلوه‌های بارز تقارن در شعر است فراوان دیده می‌شود و این صنعت را میتوان یکی از ویژگی‌های سبکی او شمرد. حبسیات او آنجا که با موازنه و تقارن همراه است زیبایی و گیرائی خاصی دارد. مراد از موازنه آنست که کلمات و واحدهای دوپاره از نثر یا دو مصراع در شعر به ترتیب هموزن باشند، بطوری که هر کلمه در یکی از پاره‌ها یا مصراعها قرینه‌ای هموزن در پاره یا مصراع دیگر داشته

باشد و اگر جای این واحدها و قرینه‌های متوازن را با هم عوض کنیم وزن شعر به هم نخورد
مانند :

نه از این اخترانم اقبالی نه از این روشنانم احسانیست
که در دو مصراع «نه از این» با «نه از این» و «اختران» با «روشان» و «اقبالی»
با «احسانی» بنحوی دلنشین هموزن است. و از این قبیل است :

ای جهان! سختی تو چند کشم؟ وی فلک! عشوه تو چند خرم؟

گه ، خسته آفت لهاورم ! گه بسته تهمت خراسانم !

بیان حال در شعر مسعود سعد - دیگر از ویژگی‌های مهم زیبایی به نظر کانت و فلتین
شاله آنست که اثر زیبا باید دارای ویژگی «بیان حال» باشد. یعنی به بهترین وجهی حال
هنرمند و شاعر یا حال مردم را بیان می‌نماید و سخن مسعود سعد نیز از چنین دستی است.
او حال زار و رقت بار خود را، درد خمه‌های هر اسانگیزی به نام زندان بخوبی بیان می‌نماید.
او روحیات خویش و روحیات هر زندانی نگونبختی را که در غارهای مرگ و فراموشخانه
هائی نظیر سود دهک و نای و مرنج دفن می‌شوند، با روشنی و شیوائی شورانگیز و جانگداز
ترسیم می‌کند و نمایش می‌دهد.

مسأله بیان حال در زیباشناسی فرنگی تا حدودی همان چیز است که بلاغت نویسان
ما آن را «اقتضای حال» نامیده‌اند. آنان در تعریف و توصیف بلاغت و سخن بلیغ چنین
نوشته‌اند: «سخن بلیغ آنست که به مقتضای حال باشد» یعنی حال گوینده یا مخاطب،
حال سخنور یا سخن گیر را بیان نماید.

در مقابل زیباشناسی روشنگرایانه کلاسیک اروپائی که با هنر و شعر ایرانی بیشتر
منطبق است زیباشناسی بودلری قرار دارد که در بعضی از اصول در جهت مخالف زیباشناسی
نوع اولست زیرا این یک برخلاف آن دیگری بر پایه ابهام و غرابت و نامأنوسی استوار
است و میدانیم که غرابت و نامأنوسی در زیباشناسی اسلامی و ایرانی و در زیباشناسی روشنگرایانه
ارسطو و کانت نه تنها مردود است بلکه ناپودکننده زیبا و زیبایی هم هست. رواج و تکامل
زیباشناسی بودلری مسیر شعر و هنر اروپا را تغییر داد و چیزی بنام هنر نو و شعر نو و نقاشی نو
بوجود آورد که برخلاف آثار هنری و ادبی قدیم روشن و واضح نیست و هنوز هم که هنوز
است چنانکه باید جای خود را در جهان باز نکرده است. شاعران و هنرمندان پس از بودلر
که باید او را پدر شعر نو در جهان نامید، از او هم در خلق آثار مبهم قدم فراتر نهادند
بطوری که شعر و نقاشی نوار و پابا اشعار و نقاشیهای قدیم تفاوت فراوان پیدا کرد و این
نوع شعر و نقاشی به ایران هم آمده است و از بسیاری از موارد کارش به ابتدال یا یاوه‌گویی
و نامفهومی و گنگی کشیده است و به این جهت شاخه گنگ شعر و نقاشی نو مورد توجه

مردم قرار نگرفته است و از اشعار آزادونو معاصر فقط آنهایی جای خود را باز کرده‌اند که معنیشان روشن بوده و در مردم تأثیر داشته است نه شاخه مبهم آن زیرا گفتیم خمیر مایه شعر فارسی روشنی و فصاحت است .

معهدا شعر مبهم و غریب در قدیم هم سابقه دارد به این معنی که در مقابل شاخه سهل و ممتنع شعر فارسی که شرحش گذشت ، شعبه مبهم و پیچیده نیز به چشم می‌خورد مانند اشعار خاقانی و صائب و بیدل و بعضی از شعرهای نظامی و امیر خسرو و حافظ از این قبیلند این بیتها :

طاووس بین که زاغ خورد و آنکه از گلو ، گاورس ریزه‌های منقابر افکند . (خاقانی)
طبال نفیر آهنین کوس ، رهبان کلیسای افسوس (نظامی)
سواد لوح بینش را عزیز از بهر آن دارم که جان را نسخه‌ای باشد ز لوح خال هندویت (حافظ)

نظر صائب درباره شعر یادآور عقیده بودلر درباره زیباییست زیرا صائب هم مانند شاعر نامدار فرانسوی هواخواه «زیبائی غریب» و «معنی بیگانه» است :

دامن هر گل مگیر و گرد هر بلبل مگرد طالب حسن غریب و معنی بیگانه باش
اشعار مسعود سعدا گرچه بر پایه زیباشناسی روشنگرانه ارسطوئی و کانتی است ، گاهی هم رگه‌هایی از ابهام و پیچیدگی و غرابت ، که اساس نظریه بودلر است ، در آن دیده میشود و بعضی از اشعار او به شعرهای خاقانی و نظامی و ظهیر و حافظ نزدیکست ولی این نوع آثار او غالبه ندارد و محدود است . از مواردی که مسعود به سرودن این قسم شعر دست می‌زند بهنگامیست که شاعر ردیفهای مشکل‌اسمی را انتخاب می‌کند و یا استعارات و مجازات فراوان بکار می‌برد. ردیفهایی مثل «آتش و آب» و «قلم» و غیره :

ز آب عارض دارد بتم ز آتش رخ ، نه بس شگفت بود بر صنوبر آتش و آب
چو آب و آتش را ندسخن به صلح و به جنک چگونه گنجش اندر دوشکر آتش و آب
نکرد یاد من و یادگار داد مرا خیال آن صنم ماه منظر آتش و آب

مانده دارد

حسن و زیب لعبتان مانی و آزر گرفت
جان معجزه‌ها نموده در انشا
هربیتی از آن چو لعبتی زیبا

۱- بزم او را حسن و زیب نظم و نثرم هر زمان
دل شعبده‌ها گشاده از فکرت
هر لفظی از آن صورتی دلکش